

•

— جمال محمدی —

— — — — —

جامعه شناسی

— — — — —

فرهنگی

— — — — —

www.ketab.ir



سرشناسه: محمدی، جمال، ۱۳۵۵ - • عنوان و نام پدیدآور: جامعه‌شناسی فرهنگی/ جمال محمدی.
 • مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۴۰۰ • نوبت چاپ: چاپ اول، ۱۴۰۱ • مشخصات ظاهری: ۳۲۰ ص • شابک:
 ۹۷۸-۶۲۲-۰۶-۰۴۲۱-۱ • وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا • موضوع: فرهنگ، Culture، فرهنگ - جنبه‌های
 اجتماعی، Culture--Social aspects، جامعه‌شناسی، Sociology • رده‌بندی کنگره: HM۶۲۱ • رده‌بندی دیویی:
 ۳۰۶ • شماره کتابشناسی ملی: ۸۷۴۳۲۸۱

قیمت: ۱۲۸۰۰۰ تومان

www.ketab.ir



نشرنی

جامعه‌شناسی فرهنگی

جمال محمدی

(گروه جامعه‌شناسی دانشگاه کردستان)

صفحه‌آرا: نگار خلیلی

لیتوگرافی: باختر • چاپ و صحافی: غزال

چاپ اول: تهران، ۱۴۰۱، ۱۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۶-۰۴۲۱-۱

نشانی: تهران، خیابان دکتر فاطمی، خیابان رهی معیری، تقاطع خیابان فکوری، شماره ۲۰
 کد پستی: ۱۴۱۳۷۱۷۳۷۱، تلفن دفتر نشر: ۸۸۰۲۱۲۱۴، تلفن واحد فروش: ۸۸۰۰۴۶۵۸۹، نمابر: ۸۹۷۸۲۴۶۴

www.nashreny.com • email: info@nashreny.com • © • nashreny

© تمامی حقوق این اثر برای نشرنی محفوظ است. هرگونه استفاده تجاری از این اثر یا تکثیر آن، کلاً و جزئاً، به
 هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

فهرست مطالب

۹	 مقدمه
۱۷	 فصل اول: معنای فرهنگ
۱۷	 ۱.۱. انسان‌شناسی فرهنگی: فرهنگ در معنای شیوه کلی زندگی
۱۹	 ۱.۱.۱. تنوع فرهنگ‌ها (ادوارد هرتسفیلد)
۲۱	 ۲.۱.۱. نسبت باوری فرهنگی (فرانتس بواس)
۲۳	 ۳.۱.۱. میراث بواس و شکل‌گیری انسان‌شناسی فرهنگی
۲۷	 ۲.۱. جامعه‌شناسی فرهنگ: فرهنگ در مقام پدیده‌ای اجتماعی
۲۷	 ۱.۲.۱. جامعه‌شناسی فرهنگ (کاربرد اول)
۳۸	 ۲.۲.۱. جامعه‌شناسی فرهنگ (کاربرد دوم)
۴۱	 ۳.۱. جامعه‌شناسی فرهنگی (مدل امریکایی)
۴۲	 ۱.۳.۱. حوزه‌های بر ساخت معنا
۴۶	 ۲.۳.۱. فرهنگ به مثابه ساختار (جفری الگزنندر)
۶۰	 ۴.۱. مطالعات فرهنگی: فرهنگ به مثابه امر سیاسی
۶۱	 ۱.۴.۱. معنای فرهنگ در مطالعات فرهنگی
۶۶	 ۲.۴.۱. زمینه‌های پیدایش معنای سیاسی - پشامدی فرهنگ
۸۲	 ۳.۴.۱. چرخش شناختی در تحلیل فرهنگ
۸۹	 ۴.۴.۱. مناقشات روش شناختی: فرهنگ در معنای جدید چگونه مطالعه می‌شود؟

۹۹	فصل دوم: فرهنگ و سلطه
۹۹	۱.۲. بر ساخت هژمونیک فرهنگ
۱۰۰	۱.۱.۲. معنای هژمونی
۱۰۵	۲.۱.۲. ایدئولوژی در مقام عرف عام
۱۰۹	۳.۱.۲. نقش دولت
۱۱۳	۴.۱.۲. شکل‌گیری هژمونی فرهنگی
۱۲۳	۲.۲. فرهنگ در مقام ایدئولوژی
۱۲۳	۱.۲.۲. ایدئولوژی و بازتولید
۱۲۷	۲.۲.۲. تولید سوژه در ایدئولوژی
۱۲۹	۳.۲.۲. دستاورد نظریه ایدئولوژی برای تحلیل فرهنگ
۱۳۳	فصل سوم: فرهنگ، گفتمان و بازنمایی
۱۳۳	۱.۳. فرهنگ قلمرو نزاع گفتمانی
۱۳۴	۱.۱.۳. نزاع گفتمانی بر سر معنا
۱۳۹	۲.۱.۳. اولویت امر سیاسی
۱۴۲	۳.۱.۳. سوژه چندباره
۱۵۰	۲.۳. بازنمایی و مفصل‌بندی
۱۵۰	۱.۲.۳. سرشت گفتمانی ایدئولوژی
۱۵۸	۲.۲.۳. تولید معنا در زندگی روزمره
۱۶۶	۳.۲.۳. نظریه مفصل‌بندی و مقوله فرهنگ
۱۷۵	فصل چهارم: میدان تولید فرهنگ
۱۷۵	۱.۴. درآمد
۱۷۵	۲.۴. سرشت میدان
۱۸۱	۳.۴. هَبیتاس، پراکتیس و سلیقه
۱۸۶	۴.۴. «زمینه اجتماعی» اشکال فرهنگی
۱۸۹	۵.۴. تفکر رابطه‌گرا در تحلیل فرهنگ
۱۹۱	۶.۴. جامعه‌شناسی فرهنگی بوردیو: مابین جبرگرایی و کنش‌گرایی
۱۹۵	۷.۴. استقلال نسبی فرهنگ

۲۰۵	فصل پنجم: دیالکتیک منازعه فرهنگی
۲۰۵	۱.۵. دواگرایی مسلط
۲۰۷	۲.۵. سرشت منازعه
۲۱۲	۳.۵. پارادایم «نقد فرهنگ توده ای»
۲۱۹	۴.۵. برون رفت از مناقشه والا/ عامه پسند
۲۲۵	فصل ششم: فرهنگ مصرفی، جامعه مصرفی
۲۲۵	۱.۶. برآمدن جامعه مصرفی
۲۳۱	۲.۶. فضاهای مصرف
۲۳۵	۳.۶. همه چیز خواری فرهنگی
۲۴۱	۴.۶. مُد: تمایز و مقاومت
۲۵۱	فصل هفتم: فرهنگ و بدن
۲۵۱	۱.۷. جامعه بدن محور و جامعه شناسی بدن
۲۵۵	۲.۷. پروژه بدن و تنظیم اجتماعی بدن
۲۶۵	۳.۷. بدن مندی و «خود» چندپاره در جامعه بدن محور
۲۷۳	فصل هشتم: خرده فرهنگ، فرهنگ معارض
۲۷۳	۱.۸. ابداع مفهوم خرده فرهنگ
۲۷۹	۲.۸. فرودستی و کجروی
۲۸۳	۳.۸. مقاومت خرده فرهنگی
۲۸۷	۴.۸. گذار از مقوله خرده فرهنگ؟
۲۹۱	فصل نهم: جامعه شناسی فرهنگی و تداوم مناقشه بر سر چیستی موضوع
۲۹۱	۱.۹. چرخش فرهنگی
۲۹۵	۲.۹. امر فرهنگی / امر اجتماعی
۳۰۱	۳.۹. جامعه شناسی فرهنگی و مسیر پیش رو
۳۰۷	منابع

مقدمه

جامعه‌شناسی فرهنگی^۱ در شکل متأخر آن، که زاده دوران پس از چرخش فرهنگی^۲ است، حاصل تأمل در وضعیت فرهنگی مدرنیته متأخر و نیز در صور گوناگون مفهوم‌پردازی فرهنگ در خود رشته جامعه‌شناسی است. «این مدل ما را یاری می‌دهد هم رویکردهای پیشین تأمل جامعه‌شناختی در فرهنگ را نقادی کنیم و هم به درک جدیدی از نقش فرهنگ در تولید و بازتولید مناسبات اجتماعی در جهان معاصر نایل آییم» (چینی، ۲۰۱۲: ۲۰). اگر در رویکردهای پیشین، فرهنگ صرفاً متغیری در کنار سایر متغیرهای اجتماعی یا حتی زیستی از عوامل ساختاری به حساب می‌آمد، در این جا اصلی‌ترین میانجی فهم فرایندها و روابطی است که جوامع از رهگذر آن‌ها سامان می‌یابند. فرهنگ در این جا امری است اجتماعی که گستره عظیم عرف‌ها و قواعد و کردارهای روزمره را شامل می‌شود، نه صرفاً قلمروی بکر و بی‌ارتباط با سایر قلمروهای حیات اجتماعی و نه حتی نوعی ساحت زیبایی‌شناختی ناب. در جامعه‌شناسی فرهنگی، فرهنگ برآیند طبقه و نژاد و جنسیت و جز آن نیست، بلکه خود عاملی مستقل و تعیین‌کننده در بر ساخت و بازنمایی زندگی اجتماعی است: «فرهنگ ابژه‌ای نیست که می‌بایست به مثابه متغیری وابسته مطالعه شود، تار و پود تاریک بازشونده که در پود هر شکل اجتماعی^۳ تنیده شده است؛ فرهنگ چیز نیست، بُعد یا ساحت است. فهم فرهنگ مستلزم توصیف عمیق^۴ معناها و کردارها و رفتن به

1. cultural sociology

2. cultural turn

3. Chaney

4. social form

5. thick description

درون هزارتوی کلان‌روایت‌ها و خرده‌روایت‌ها است. تحلیل فرهنگی^۱ باید نشان دهد که چگونه سرنوشت افراد، گروه‌ها و ملت‌ها را همین تارهای فرهنگی نامرئی اما قدرتمند تعیین می‌کنند» (الگزندر، ۲۰۰۳: ۷). در این جا، فرهنگ در انضمامی‌ترین وجه خود ناظر به کل بافتار جامعه و تجسد عینی نمادها، معانی، باورها و ارزش‌ها در متن زندگی روزمره است. فرهنگ ریشه در طیف وسیع گفتارهای معمولی و رفتارهای روزمره دارد و در عین حال با مناسبات سلطه و تضادهای اجتماعی عمیقاً در پیوند است. خود مناسبات سلطه و تضادهای اجتماعی هم صرفاً متغیرهایی عینی-ساختاری آن بیرون نیستند، بلکه در متن شبکه پیچیده‌ای از احساسات و گفتارهای ایدئولوژیک برساخت و مفصل‌بندی می‌شوند.^۲ از این منظر، قلمرو نزاع‌آلود فرهنگ واحد یوایی و سیالیتی است که امکان کنش‌گری، معناسازی، معنادرایی، هویت‌یابی و لذت‌جویی را برای کنش‌گران فراهم می‌کند.^۳

مدل کنونی جامعه‌شناسی فرهنگی در گفتگوی انتقادی با مطالعات فرهنگی، انسان‌شناسی فرهنگی و پسمادرنیسم شکل گرفته است. این مدل همچنین تلفیقی از دو الگوی امریکایی و اروپایی است که هر یک در جای خود کوشیده‌اند مرزهای گفتمانی‌شان را با دیگر رشته‌های همجوار حفظ کنند. در ایالات متحده

1. cultural analysis

۲. این یکی از اصلی‌ترین تفاوت‌های جامعه‌شناسی فرهنگی و مطالعات فرهنگی است. در مطالعات فرهنگی نیز رابطه فرهنگ با مناسبات سلطه و تضادهای اجتماعی عمیقاً بررسی می‌شود، اما مطالعات فرهنگی در مفهوم‌پردازی سلطه و تضاد برای یک سری مقولات، مثل طبقه و نژاد و جنسیت، وجودی عینی، بدیهی و پیشینی قائل است. گویی که این پدیده‌ها، واری هر گونه برساخت و مفصل‌بندی، آن بیرون وجود دارند. از این حیث، مطالعات فرهنگی راه جامعه‌شناسی کلاسیک را ادامه می‌دهد.

۳. نباید تفاوت این منظر با آن دیدگاهی که فرهنگ را نوعی جعبه‌ابزار (tool kit) می‌داند از نظر دور داشت. از جمله مدافعان اصلی تلقی فرهنگ به‌مثابه جعبه‌ابزار آن سویدلر (Ann Swidler) است که رویکردی پراگماتیک و کنش‌محور به فرهنگ دارد. از دید او، فرهنگ چیزی نیست جز مخزن مشترکی از عادات و مهارت‌ها و سبک‌ها که کنش‌گران برای هدایت کنش‌های خود به آن مراجعه می‌کنند؛ یا فرهنگ جعبه‌ابزاری متشکل از نمادها، داستان‌ها، مناسک و جهان‌نگری‌ها است که افراد در موقعیت‌های مختلف و برای حل مسائل گوناگون از آن‌ها بهره می‌جویند (سویدلر، ۱۹۸۶: ۲۷۳). در این دیدگاه، تلقی‌ای که از کنش‌گر و رابطه او با قلمرو فرهنگ وجود دارد بیشتر به نظریه انتخاب عقلانی نزدیک است تا به نگاه انتقادی جامعه‌شناسی فرهنگی.

جامعه‌شناسی فرهنگی کوشید مرزهای خود را از آن‌چه از دیرباز جامعه‌شناسی فرهنگ نام گرفته بود جدا کند و در بریتانیا این تلاش غالباً در جهت تعیین مرزها و تفاوت‌ها با مطالعات فرهنگی بوده است. در هر دو مورد بخش اعظم این تقلا به منظور تداوم پابندی به این اصل اساسی بوده است که هر نوع مطالعه فرهنگ باید امر اجتماعی را به شیوه‌ای انتقادی در کانون توجه قرار دهد و به هم‌بافتگی آن با امر فرهنگی را، بدون تقلیل یکی به دیگری، تحلیل کند. هرگونه فهم و تحلیل فرهنگ باید دائماً بین نظریه‌پردازی و پژوهش، بین تفسیر و تبیین، و بین منطق فرهنگی و پراگماتیک فرهنگی در رفت‌وآمد باشد. تحلیل فرهنگی، آن‌گونه که جامعه‌شناسی فرهنگی می‌گوید، باید اشکال گوناگون دوگرایی (والا/توده‌ای، اصیل/نااصیل، مردمی/مصنوعی، انسجام فرهنگی/فروپاشی فرهنگی و جز آن) را کنار بگذارد، از کاربرد مقولات کلی (به آن شیوه که مثلاً در مکتب فرانکفورت رایج است) بپرهیزد و از بزک‌کردن و زیبایی‌شناختی‌کردن پدیده فرهنگ (به سیاقی که مثلاً در مطالعات فرهنگی رواج دارد) اجتناب کند. فرهنگ باید به مثابه امری انضمامی، تاریخی، برساختی و روزمره مطالعه شود. به بیان دیگر، فرهنگ در مقام ساختی عینی که قلمرو تبادل معنا، اشکال بازنمایی و برساخت هویت است به هیچ وجه نمی‌تواند اصیل، بکر و منسجم باشد. اتخاذ نگاه غیرانضمامی و غیرتاریخی به فرهنگ در حکم تأیید این پیش‌انگاره سرایا نادرست است که فرم‌های فرهنگی از بدو پیدایش‌شان حاوی معانی ثابتی بوده‌اند. رویکردهایی که برای حل معضلات فرهنگی به زیبایی‌شناسی و عرفان و نوستالژی متوسل می‌شوند از همین نگاه تغذیه می‌کنند. در فصول آتی به تفصیل تشریح خواهد شد که تفکر رابطه‌گرایی پیر بوردیو و تز دیالکتیک فرهنگی آنتونیو گرامشی از اساس در جهت نقد همین نگاه طراحی شده‌اند.

جامعه‌شناسی در ایالات متحده درست در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ بود که به مطالعه جدی فرهنگ روی آورد. قبل از آن، بخش عمده تلاش‌های جامعه‌شناسان، که غالباً نیز به جامعه‌شناسی جریان غالب^۱ تعلق داشتند، صرف مطالعه نهادهای اجتماعی

1. relational thinking

2. mainstream sociology

(خانواده، آموزش و پرورش، دین و غیره) و ارتباط این نهادها با مقولات طبقه و جنسیت و نژاد و قومیت می‌شد. مقوله فرهنگ اگر هم جدی گرفته می‌شد بیشتر از دریچه نوع رابطه آن با متغیرهای فوق بود. مصداق این امر علاقه رابرت پارک به مطالعه نقش فرهنگ شهری در ادغام مهاجران جدید، تلاش پل لازارسفلد برای تبیین مکانیسم‌های اقناع توده‌ای در میان جمعیت شهری و دل مشغولی تالکوت پارسونز به بررسی نقش فرهنگ در ایجاد نظم و انسجام اجتماعی بود. این سه، به‌رغم تعلق به سه سنت پژوهشی متفاوت، از آن حیث که فرهنگ را صرفاً متغیری در میان سایر متغیرهای اجتماعی می‌دانند با هم هم‌داستانند. حتی بعدها، در اواسط قرن بیستم، که تحلیل گران دیگری، خارج از جریان غالب جامعه‌شناسی امریکایی، ظهور کردند باز اعتبار چندانی برای مقوله فرهنگ، در معنای نگرش‌ها و ارزش‌ها و باورها، در شکل‌دهی به مناسبات اجتماعی قائل نبودند. کسانی مانند چارلز تیلی^۱، بارینگتن مور^۲ و مایکل مان^۳ بیشتر نقش عوامل ساختاری و قواعد نهادی و منابع سازمانی را برجسته کردند. بی‌جهت نبود که حتی زمانی که در دهه ۱۹۸۰ جامعه‌شناسان امریکایی به‌طور جدی به مطالعه فرهنگ روی آوردند غالباً بر موضوع تولید نهادی فرهنگ متمرکز شدند.^۴ به بیان دیگر، جامعه‌شناسی فرهنگی جدید نیز در ایالات متحده بیشتر به مطالعه تولید فرهنگی پرداخته است تا مصرف فرهنگی. مباحثی مثل طبقه اجتماعی، هژمونی فرهنگی، نقد ایدئولوژی، فرهنگ توده‌ای، سوژگی‌تئیه، سلیقه، معناسازی و مقاومت فرهنگی هیچ‌گاه در صدر موضوعات اصلی این مدل از جامعه‌شناسی نبوده‌اند.^۵ این درمخت بر خلاف فضای نقد فرهنگی در اروپا و به‌ویژه در

1. Charles Tilly

2. Barrington Moore

3. Michael Mann

۴. از جمله این جامعه‌شناسان می‌توان به ریچارد پترسون، ورا زولبرگ، دایانا کرین، موریل کانتور و پل دی‌مبیر اشاره کرد که همگی به مطالعه ساختارها، رویه‌ها و منابع سازمانی‌ای که در تولید و موفقیت محصولات فرهنگی نقش دارند علاقمند هستند.

۵. حتی تلاش جفری الگرندر برای فاصله گرفتن از این نسخه مسلط جامعه‌شناسی و طرح رویکرد نظری ویژه‌ای با نام برنامه قوی در جامعه‌شناسی فرهنگی، که تفسیر فرایندهای معناسازی جمعی را اصلی‌ترین وظیفه خود می‌داند، از نظر برخی منتقدان عقیم بوده است، چراکه «او همچنان اسیر شکافی است که بین رویکردهای پوزیتیویستی و تفسیری در جامعه‌شناسی وجود دارد» (بازادواج ۲۰۰۷: ۱۴۱).

بریتانیا است که حتی در نیمه اول قرن بیستم اصلی‌ترین مباحثه‌های آن عمدتاً حول محور رابطه فرهنگ توده‌ای و سلیقه فرهیخته و طبقه اجتماعی می‌چرخید. در همین فضای نقد فرهنگی بود که جامعه‌شناسی تجربه‌گرای بریتانیا متهم به نادیده‌گرفتن فرهنگ شد و مطالعات فرهنگی در واکنش به کاستی‌های آن شکل گرفت. زمانی که در دهه ۱۹۷۰ شکل کنونی جامعه‌شناسی فرهنگی در اروپا متولد شد کوشید ضمن پابندی به گفتمان جامعه‌شناسی مقوله فرهنگ را در انتقادی‌ترین و عمیق‌ترین وجه آن مطالعه کند.

بدین ترتیب، جامعه‌شناسی فرهنگی آن‌گونه که کتاب حاضر استدلال می‌کند، مطالعه روشمند و تجربی فرهنگ در انضمامی‌ترین نمودهای روزمره است، فرهنگ در معنای قلمرو نزاع‌آلودِ برساخت معانی و ارزش‌ها و هویت‌ها و لذت‌ها. جامعه‌شناسی فرهنگی در این شکل نقطه‌مقابل مکتب اصالت فرهنگ است که در آن فرهنگ عمدتاً صیغه‌ای ذاتی و استعلایی دارد و ساحتی ممتاز و بی‌ارتباط با زمینه‌های عینی است. نیز شکل نقطه‌مقابل برخی گرایش‌های مطالعات فرهنگی است که با تقلیل عینیت به متن و سردرگمی در روش‌شناسی دست‌آخر تصویری زیبایی‌شناختی و گاه پوپولیستی از فرهنگ ارائه می‌دهند. واقعیت این است که تحلیل و نقد فرهنگی در این‌گونه حوزه‌ها بعضاً به حالت تعلیق در می‌آید، چراکه تحلیل فرهنگی می‌بایست تأملی در رابطه دوسویه فرهنگ و سلطه، در سازوکارهای عینی برساخت معنا/ هویت/ لذت، و در چگونگی شکل‌گیری تاریخی نمادها/ نشانه‌ها/ اسطوره‌ها باشد و نقد فرهنگی نیز باید در خدمت واسازی لایه‌های رسوب‌یافته و افشای نقش سلطه در کل فرایند برساخت فرهنگ قرار گیرد. جامعه‌شناسی فرهنگی ضمن وفاداری به این نوع تحلیل و نقد اساساً عینیت‌گرا است و نه فقط از سنت نقد ادبی و مطالعات فرهنگی بلکه حتی از جامعه‌شناسی فرهنگی مدل جفری الگزندر هم عبور کرده است. لذا آن‌چه در کتاب حاضر تحت عنوان جامعه‌شناسی فرهنگی معرفی می‌شود نه مترادف با مدل الگزندری است و نه مترادف با نسخه‌های پوزیتیویستی، کلاسیک و حتی پسامدرن جامعه‌شناسی فرهنگی و نه معادل تلفیقی از آن‌ها. تز اصلی این کتاب دفاع از محوریت نظریه هژمونی در جامعه‌شناسی فرهنگی با اتکا به سنت بوردیوی

و نوگرامشی‌گرایی، در برابر نسخه‌های پسامدرنیستی و کلاسیک و پوزیتیویستی جامعه‌شناسی فرهنگی، است. این نظریه در متأخرترین صورت‌بندی آن بر پویایی و سیالیت فرایند فرهنگی، بر ساختی‌بودن قلمرو فرهنگ و بر توان مقاومت و اثربخشی کنش‌گران تأکید می‌کند. در فصول پیش رو، برای دفاع از این تز، کوشش شده است ضمن بازخوانی انتقادی تلقی کلاسیک‌ها از فرهنگ، تشریح شود که چگونه بوردیو و نوگرامشی‌گرایان با نقد تلقی کلاسیک، به‌ویژه با نقد محوری‌ترین مؤلفه این تلقی، یعنی تمایز بین فرهنگ والا و عامه‌پسند، پشتوانه‌های نظری شکل‌گیری این مدل از جامعه‌شناسی فرهنگی را فراهم ساختند. لذا این کتاب ضمن کاوش در تاریخچه پیدایش تمایز فرهنگ والا/عامه‌پسند در مدرنیته اولیه به تحلیل بنیان‌های اجتماعی و فکری بازتولید این تمایز می‌پردازد. همچنین ضمن تشریح وجوه مشترک سنت بوردیویی و نوگرامشی‌گرایان نشان می‌دهد که چگونه این تمایز اکنون بی‌معنا و غیرقابل دفاع گشته و مناقشه بر سر معنا کلاً به قلمرو امر عامه‌پسند انتقال یافته است. در سراسر کتاب مفاهیم و موضوعات طرح‌شده در جهت بررسی و بازخوانی عمده‌ترین مسائل فعلی پیش روی جامعه‌شناسی فرهنگی پیش خواهد رفت و استدلال خواهد شد که این رشته امروزه با دو مسئله اساسی روبرو است. نخست این که به نظر می‌رسد این گرایش در این تصویر فوق تفاوت چندانی با مطالعات فرهنگی ندارد. لذا پرسش این است که این جا چه استفاده‌هایی از سنت بوردیویی/نوگرامشی‌گرایی می‌شود که در مطالعات فرهنگی نمی‌شود. به‌طور موجز باید پاسخ داد که برخی کاستی‌های مطالعات فرهنگی، از دید جامعه‌شناسی فرهنگی، عبارتند از این که امر اجتماعی را زیاد جدی نمی‌گیرد، به اندازه کافی انتقادی نیست، به پوپولیسم فرهنگی دامن می‌زند، عینیت را به متن فرو می‌کاهد و تدقیق روش‌شناختی را در پای التقاط روش‌شناختی قربانی می‌کند. حاصل این کاستی‌ها تقلیل نقد فرهنگی به نقد ادبی و تحلیل متن است. هنگام مطالعه پژوهش‌های مطالعات فرهنگی این احساس به خواننده دست می‌دهد که گویی عمل مبادله معنا و بازنمایی و برساخت هویت صرفاً در متن رخ می‌دهد و جهان خارجی بیرون از متن وجود ندارد. این درست نقطه‌مقابل گزاره بنیادین جامعه‌شناسی فرهنگی است که فرهنگ قبل از هر چیز برساختی عینی

و تاریخی است. مسئله دومی که جامعه‌شناسی فرهنگی با آن روبرو است به مناقشه حل‌ناشده بین واقعیت و ارزش برمی‌گردد. پرسش این است که چگونه می‌توان بین «فرهنگ به‌مثابه عینیتی بیرونی و قابل مطالعه» و «فرهنگ به‌مثابه جان‌پناهی در برابر ابتذال تمدن» آشتی برقرار کرد؟ آیا می‌توان تحلیل عین‌گرایانه و انضمامی از فرهنگ را به طرف تشخیص و فعال‌سازی ظرفیت‌های بخشی و آفرینش‌گری نهفته در فرهنگ سوق داد؟ به بیان دیگر، آیا می‌توان بین سنت بوردیوی/نوگرامشی‌گرایی و سنت فرانکفورتی/مدرنیستی پل زد؟ در سنت اول، فرهنگ همچون برساختی عینی و تاریخی تحلیل می‌شود و چیزی به‌عنوان مرجع قضاوت از آن باقی نمی‌ماند. درحالی‌که هم فرانکفورتی‌ها و هم مدرنیست‌ها معتقدند که فرهنگ حربه‌ای است برای نقد درونی، و فرمی است که به‌میانجی آن می‌توان در برابر ساختارهای فرو بسته و شی‌ءواره جامعه مدرن مقاومت کرد و راه را برای آفرینش‌دنیایی دیگر گشود. نزد بوردیو، فرهنگ بیشتر سهم‌مایه‌ای جهت توانمندسازی افراد برای انجام کنش است، اما نزد مکتب فرانکفورت فرهنگ تجسم ارزش‌هایی است که جامعه موجود سعی در نفی و انکارشان دارد: فرهنگ «دیگری» جامعه موجود است. از نظر بوردیو، فرهنگ به‌هیچ‌وجه «دیگری» نیست، بلکه چیزی است کاملاً گره‌خورده به پراکتیس‌های روزمره و امر اجتماعی و امر سیاسی و مناسبات قدرت. فرهنگ فرایندی است که قدرت نمادین را بازتولید می‌کند و فقط به‌یمن پیوندش با گذشته می‌تواند از شرایط اجتماعی موجود فراتر رود (سوینگوود، ۱۹۹۸: ۱۰۶). اما پرسش اصلی همین‌جا است که اگر فرهنگ را در معنای مجموعه‌ای از ارزش‌های عام و استعلایی نفی کنیم، آیا می‌توانیم نقشی مستقل در ایجاد تغییرات اجتماعی و تاریخی برای آن قائل باشیم؟ پاسخ جامعه‌شناسی فرهنگی، با اتکا بر سنت بوردیوی و نوگرامشی‌گرایی، آن است که امروزه نقد فرهنگی‌های بخش لاجرم جایی بین کلیت‌اندیشی و بدبینی مکتب فرانکفورت و پوپولیسم فرهنگی قرار می‌گیرد.